

## ریشه یابی تحریم‌ها و راه‌های مبارزه با آن

نقدی بر لیبرالیسم آرمانشهری و خودساخته‌ی آقای غنی نژاد

رضا. جهان وطن

اخیرا آقای موسی غنی‌نژاد در روزنامه‌ها و نشریات و مجله‌های سیاسی اقتصادی طیف اصلاح طلب و لیبرال، مطالبی را به منظور راه انداختن کمپین اعتراض به تحریم‌ها و تلاش برای رفع تحریم‌ها منتشر نموده اند.

بر اساس اصل برائت ما موظف هستیم بر اساس ادعاها و شواهد مواضع افراد را مورد سنجش قرار دهیم و به همین جهت به ذهن خوانی و یا تحلیل اهداف انتشار چنین مطالبی نخواهیم پرداخت.

هرچند انتشار این مطالب و برجسته کردن این نظرات برای منتشر کنندگان و مطرح کنندگان این مطالب نقض غرض محسوب می‌شود. چرا که این دوستان مردم را به شرکت در انتخابات و رای دادن به آقای روحانی دعوت می‌کردند تا در آینده ای نه چندان دور تحریم‌ها از میان برداشته شود و این واقعیت که برای رفع تحریم‌ها، در ایران باید نهادهای بالادستی رئیس جمهور نظر بدهند و اراده بنمایند را نادیده می‌گرفتند و آن را به دروغ "دست کم گرفتن جایگاه ریاست جمهوری در ایران" می‌خواندند. حال می‌بینیم که همین افراد برای مقابله با تحریم‌ها به کمپین‌های اینترنتی و محافل روشنفکری و نشریات پناه بردند و گویا در عمل افراد عاقل ترند و صادقانه تر تصمیم می‌گیرند.

سوالی که می‌خواهیم از آن بگذریم این است که: آیا حتما مجبوریم به اعتبار روی کار آمدن یک دولت کوچک و میانه رو و "فاقد استقلال کافی" و از همه مهمتر "با رای شکننده" که از جریان پشت سر رفسنجانی و خاتمی گرفته تا جریان پشت سر لاریجانی و عسگر اولادی همه از او سهم می‌خواهند، چنین کمپین‌ها و حرکت‌های مدنی جدیدی را برای رسیدن به خواسته‌های اقتصادی-سیاسی- فرهنگی مردم، به راه بیاندازیم و آیا شرایط به گونه ای بود که قوه مجریه و دولت در عملکرد این کمپین یا کمپین‌های مشابه تاثیر قابل ملاحظه ای داشته باشد؟ خود این دوستان متوجه این امر بوده اند که برای رفع تحریم‌ها باید چرخش اصلی از سوی ایالات متحده و هم پیمانان اش کلید بخورد و در وهله‌ی بعد دستگاه‌های تحلیلی امنیت ملی کشور و سایر بازیگران اصلی! - که در تحلیل نهایی بالای دست رئیس جمهور قرار دارند- باید حرکتی از خود نشان دهند.

با این مقدمه به سراغ محتویات صحبت‌های آقای غنی نژاد می‌رویم:

ایشان در مصاحبه اخیر خود با هفته نامه‌ی آسمان مدعی شده‌اند:

یک: «من به عنوان یک فعال جامعه مدنی، یک اهل قلم، روزنامه نگار و نویسنده اقتصادی از همکاران خود و دیگر افراد جامعه مدنی، نویسندگان در زمینه‌های گوناگون و حتی هنرمندان دعوت می‌کنم تا به تحریم‌های اقتصادی علیه ایران اعتراض کنند. در واقع اگر هدف کشورهای تحریم کننده این است که جلوی گسترش سلاح‌های هسته ای و خطر احتمالی جنگ را بگیرند، نباید از روش تحریم که عملی خصومت آمیز است استفاده کنند. در واقع راه صلح آمیز برای بهبود روابط ملت‌ها گسترش تجارت آزاد است.»

دو: «به نظر من تجارت آزاد بارزترین مصداق جامعه مدنی است، یعنی انسان هایی که آزادانه و داوطلبانه با هم در ارتباط هستند. این دولت‌ها هستند که با مداخله در روند تجارت جامعه مدنی را زیر پا می‌گذارند و مانع ارتباط آزادانه آنها با هم دیگر می‌شوند. علم و تجربه نشان داده است که اگر تجارت آزاد گسترش یابد ارتباط و تفاهم میان انسانها بر اثر وابستگی متقابل آنها بیشتر شده و روابط صلح آمیز تر می‌گردد؛ و بر عکس، هرگونه مانع تراشی بر سر تجارت آزاد نوعی عمل خصومت آمیز و خطرناک برای صلح است. ایراد و نقد ما به سیاست کشورهای غربی به ویژه آمریکا اینست که چرا در روابط میان انسان‌های آزاد که ربطی به سیاست ندارد مداخله می‌کنند. تجارت یک ایرانی و آمریکایی باید به دور از دخالت دولت‌ها انجام شود. بنابراین سیاست تحریم برای کسانی که مدعی آزادی و صلح اند نوعی نقض غرض است.»

با توجه به این سخنان، باید چند نکته را به شرح ذیل یاد آوری کنم:

۱. اول اینکه ما موسی غنی‌نژاد را به عنوان یکی از مدافعین اقتصاد بازار آزاد (سرمایه داری) می‌شناسیم. فردی که خود را لیبرال می‌داند و البته بنا بر ادعای خودشان سابقه ی مارکسیست بودن نیز در پرونده دارند. انتظار داشتیم که ایشان با توجه به شناختی که هم از تاریخچه ی مارکسیسم دارند و هم به اعتبار مطالعات شان در نظریات و آراء نظریه پردازان لیبرالیسم و نئولیبرالیسم اقتصادی و سیاسی (مانند هایک، میزس، فریدمن، اسمیت، گری بکر و فوکویاما و...) بین مفهوم جامعه ی مدنی و نهاد بازار آزاد تفکیک درستی قائل شوند.

هم جامعه مدنی می‌تواند ضد بازار آزاد عمل کند و هم بازار آزاد می‌تواند نتایجی را به ارمغان آورد که ضد جامعه مدنی است. حتی برخی نظریه پردازان که در درون نظام سرمایه داری تعریف می‌شوند (مانند جان مینارد کینز) از جامعه مدنی و دولت به عنوان نهادهایی نام می‌برد که بر گردن سیستم کور و کر بازار آزاد افسار می‌افکند و بدون آن بازار بر ضد منافع بخش زیادی از مردم عمل می‌کند. کینز در اثر مشهور خود "پایان دنیای لسه فر" با تازیدن بر فردگرایی روش شناختی نظریات لیبرالیستی کلاسیک، از تحلیل "کاپیتالیسم واقعاً موجود" به نقد روش شناختی لیبرالیسم کلاسیک می‌رسد. مشکلی که او در سایر مقالات و آثارش در روش شناسی کلاسیکی اقتصاد شناسایی می‌کند، افق و نگاه کوتاه مدت و کوتاه نگر است. از آنجا که افراد در بازار بر اساس منافع نزدیک خود رفتار می‌کنند و اطلاعات تصمیم گیری به صورت ذره ای در بین افراد پراکنده است، لذا آن تحولاتی که در سطح کلان و در سطح توسعه ملی رخ می‌دهد و آن ملاحظات لازم برای افق‌های بلند مدت دیده نمی‌شود.

فرانسیس فوکویاما از نظریه پردازان سیاسی نئولیبرالیسم نیز در بحث‌های خود حول محور "سرمایه اجتماعی"، جامعه مدنی را یک سرمایه اجتماعی معرفی می‌کند که وقتی نهادهایی مانند بازار ناکارآمد عمل می‌کنند وارد می‌شوند و با توسل به روحیات جمعی موجود در جامعه مدنی مثل: اعتماد، همبستگی و قانون مداری و ... شرایط اقتصادی و اجتماعی را به حالت عادی خود باز می‌گردانند.

نهادهای مدنی مانند اتحادیه‌های کارگری، روشنفکران مستقل، اصناف طبقه متوسط، اتحادیه‌های کشاورزی، فعالان حقوق زنان و فعالان دفاع از حقوق کودک و محیط زیست حتی در افق بورژوازی و لیبرال جامعه مدنی، بخشی جدایی ناپذیر هستند. این بخش عمده از جامعه مدنی در اغلب اوقات در برابر تجارت آزاد و آزادی عمل سرمایه داران و حقوق مالکیت حداکثری ایستاده اند و در این بین اعتراض آنان بیشتر به دولت‌ها بوده است. دولت‌هایی که آقای غنی نژاد آن دولت‌ها را همواره مخالف "بازار آزاد" و "تجارت آزاد" نامیده است. در حقیقت مشخص نیست این چه جامعه مدنی متعارفی است که در همه جای جهان در برابر همین نهادها "بازار آزاد و تجارت آزاد و سرمایه داری" می‌ایستد؟ این در حالی است که کسانی مانند گری بکر، فریدمن و حتی هایک در آثارشان به اتحادیه‌های کارگری و نهادهای فمینیستی و پارلمان‌های منتخب به واسطه دخالت‌های شان در بازار (به نفع جامعه) انتقاد می‌کنند.

واقعاً مشخص نیست که آیا جامعه‌ی مدنی آقای غنی نژاد یک جامعه مدنی جدید و از مریخ فرود آمده است؟ یا اینکه ایشان یک مکتب لیبرالیسم ایده آلیستی و آرمانی جدید ابداع کردند و یا احیاناً لیبرالیسم را بومی سازی نموده اند؟

آیا اساساً اندیشه‌ای که جامعه را "جمعی از افراد" تعریف می‌کند، می‌تواند از عمل اجتماعی جامعه مدنی صحبت کند؟ یا آیا جامعه مدنی آن بخشی از دولت‌ها و روشنفکران و آکادمیسین‌ها و تجار و سرمایه داران است که به نفع آزاد سازی بازار از قیود قانونی و اجتماعی تلاش می‌کنند؟ دکتر غنی نژاد توجه کنند که این‌ها سوالاتی اند که پاسخ ندادن اش بیشتر به تحریف واژه‌ها و مفاهیم خواهد انجامید و البته نظر درست آن است که ایشان میل دارند چنین سوال‌هایی را ببینند و به آن توجه کنند.

۲. غنی نژاد از سوی دیگر مدعی شدند: «در واقع اگر هدف کشورهای تحریم کننده این است که جلوی گسترش سلاح‌های هسته ای و خطر احتمالی جنگ را بگیرند، نباید از روش تحریم که عملی خصومت آمیز است استفاده کنند».

سوال دیگر این است که اساساً فرض آقای غنی نژاد در بررسی مسئله ی "وضع تحریم‌ها" درست است؟ مشکل اصلی وضع کنندگان تحریم اصلاً تهدیدات هسته‌ای است؟ اگر این ادعا را قبول کنیم و هراس آمریکا را از ناحیه‌ی حساس بودن منطقه‌ی نفتی خاورمیانه بدانیم، پس دلیل عدم برخورد ایالات متحده و اروپا با هندوستان، پاکستان و از همه مهم تر اسرائیل چیست؟ مگر جز این است که این سه کشور جمعا صاحب صدها کلاهک هسته ای هستند و هرچند سال یک بار کل منطقه را تهدید می‌کنند؟ مگر جز این است که دولت اسرائیل یک دولت نا متعادل مذهبی و جنگ طلب است و در درون خود گروه‌های تندروی تروریستی نیز تربیت کرده است؟ مگر جز این است که پاکستان کشوری پا در هواست که هر لحظه ممکن است سلاح‌های هسته ای اش در دستان گروه‌هایی مثل طالبان پاکستان و سپاه صحابه بیفتد؟ مگر جز این است که در هند نیز به واسطه ی وجود گروه‌های شبه نظامی مرز نشین و گروه‌های افراطی دیگر و همچنین اختلاف طبقاتی شدید و انکشاف سرمایه داری مالی، هر لحظه امکان بی ثباتی وجود دارد؟

با یک نگاه منطقی و عقلانی می‌توانیم متوجه شویم که صرف نظر از اراده ی حکومت ایران به عدم تولید یا تولید تسلیحات هسته ای، مشکل اصلی اتحادیه اروپا و آمریکا با ایران نه حقوق بشر و نه آزادی و نه تهدید اتمی است. بلکه مشکل بر سر این است که در تقسیم بندی‌های قدرت، پس از دهه ی ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی شوروی و سپس کنار رفتن تیم مدیریتی بی کفایت و فاسد یلتسین و سپس انکشاف قدرت مالی چین در سطح جهانی، حاکمیت در ایران به مرور خود را در زیر خیمه ی قدرت بلوک شرق جدید "که حالا یک بلوک سرمایه داری شده است" قرار داده است. به همین سبب گویی عربستان و پاکستان و یمن و بحرین و ... فاقد نقض حقوق بشر و آزادی اند و پرونده‌های حقوق بشری و پرونده‌های گروه‌های تروریستی آنان در سازمان ملل مانند ایران و لبنان و ... به راحتی به گردش نمی افتد. کما اینکه پرونده حقوق بشری دولت چین در مورد دالای لاما و بودائیان همواره در سازمان ملل زنده است، اما پرونده کشتار اقلیت‌های دینی و از جمله مسلمانان در جنوب شرق آسیا به دست همین بودائیان حامی دالای لاما به چرخش نمی افتد. گویا روسیه و چین که دوستان آقای غنی نژاد می‌خواهند خود را ضد آن‌ها جلوه دهند، بیشتر از همه با عدم پایبندی به تحریم‌های ایران و "تجارت آزاد" با ایران، به قواعد لیبرالیستی نظام اقتصاد بین الملل اعتقاد دارند. از سویی، ما چنین سیاست یک بام و دو هوایی را در بلوک شرق جدید و اعضای آن در قبال بحران‌های حقوق بشری در سوریه و چین و سین کیانگ نیز مشاهده می‌کنیم. این تقسیم بندی‌های منطقه ای بین دولت‌های معظم صنعتی و سرمایه داری و نزاع بین سرمایه داری‌های پیر و سرمایه داری‌های جوان ریشه ی مسئله است و برای حل مسئله باید سراغ این ریشه رفت. علت نادیده گرفتن این ریشه این است که آقای غنی نژاد نمی خواهد تحریم‌ها را به مثابه یک ابزار طبیعی برای تحکیم "سلطه ی امپریالیستی" فهم کند و اساساً ایشان با شنیدن کلمه ی "امپریالیسم" کهیر می‌زنند. چرا که نیک می‌دانند که امپریالیسم محصول بی واسطه ی آزادی اقتصادی در سطح جهانی است. دست

باز کشورهای قوی تر برای خوردن کشورهای کوچک تر یاد آور همان منطق رقابتی بازار آزاد است که "کوچک‌ها در آن له می‌شوند!"

منافعی که دولت‌های امپریالیستی از طریق تحکیم قدرت امپریالیستی خود از طریق تحریم و یا جنگ به دست می‌آورند، بیش از آن است که "اتاق‌های بازرگانی" مورد ادعای آقای غنی نژاد، آن را درک کنند. اموری مثل تحکیم انباشت سرمایه، تثبیت قیمت‌های نازل مواد خام (از جمله نفت) با توسل به همین مداخلات امپریالیستی، ضربه زدن منافع بلوک سرمایه داری رقیب و ... از دلایلی است که باعث می‌شود دولت‌های امپریالیستی بر اساس آن اقدام به وضع تحریم و یا حتی جنگ بنمایند. جنگ و تحریم غیر مستقیم سوریه نیز هدفی جز این ندارد. این هدف چیزی نیست جز تلاش برای رساندن گاز عربستان، قطر و کویت به مدیترانه برای شکستن قیمت گاز روسیه. اتفاقاً دولت‌ها دیدی بسیار عمیق‌تری از بورژوازی (به منظور انباشت ثروت توسط همین بورژوازی) دارند.

آقای غنی نژاد بارها اعلام داشته‌اند که: "لیبرالیسم ربطی به امپریالیسم ندارد و بازار آزاد از آن مبری است". ولی یادشان می‌رود که کشورها وقتی همان منطقی را که در بازار آزاد وجود دارد (اصالت سود و منفعت شخصی و اصل رقابت بر سر منابع و برتری قوی تر بر بنگاه‌های ضعیف تر)، این بار در عرصه ی بین المللی بکار ببرند، چیزی جز امپریالیسم و سلطه گری متولد نخواهد شد. آن لیبرالیسمی که امپریالیسم ایجاد نمی‌کند، نه در دنیای تئوریک قابل تئوریزه شدن است و نه در دنیای واقعی. آن لیبرالیسم و بازار آزاد آرمانی که ایشان در ذهن دارند، تنها در تخیلات آرمان گرایانه ایشان وجود دارد. لذا از ایشان خواهش می‌کنیم که لیبرالیسم خود را تحت عنوان "لیبرالیسم غنی نژادی" عرضه کنند.

۳. این تبلیغ کننده مرام بازار آزاد در آکادمی‌های جمهوری اسلامی می‌گوید: «در واقع راه صلح آمیز برای بهبود روابط ملت‌ها گسترش تجارت آزاد است.»

این عبارت حکیمانه‌ی آقای غنی نژاد البته انسان را به یاد جملاتی از کتاب جورج اورول (۱۹۸۴) می‌اندازد. جملاتی مانند: "جنگ صلح است و بی سوادى دانش است و ... " معنایی مشابه این عبارت دارند. کافی است ایشان نیم نگاهی به کتاب‌هایی مانند: "نیکوکاران نابکار" (هاجون چانگ)، "اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی" (فردریک لیست) و آثار نوبلیست‌هایی مانند پربیش و سینگر بیاندازند. می‌توانند تاریخ چین و هند و ژاپن و ایران را در ارتباط با تجارت بخوانند و متوجه شوند که در عصر سرمایه داری تجاری (نظامی که پدران لیبرالیسم سیاسی و فلسفی مانند هیوم و جان لاک آن را توسعه دهنده ی ملل می‌دانستند) تجارت آزاد تا چه حد عامل ایجاد صلح در عرصه‌های بین المللی بوده است!

شعار "درهای کشور خود را باز کنید یا وارد جنگ شوید" و تجار مسلح اسپانیایی و هلندی و بریتانیایی که به زور اسلحه وارد "تجارت آزاد" می‌شدند، خود بیانگر عمق فاجعه است. وقتی کشورهایی با "بنیه ی تولیدی" ضعیف تر وارد تجارت می‌شوند، صنایع داخلی این کشورها نابود شده و سطح تولید ملی آن‌ها افزایش و سطح بیکاری در آن‌ها افزایش می‌یابد. این نتیجه ی مطالعات غیر مارکسیست‌هایی است که نام شان بالاتر برده شده است. پربیش آرژانتینی و سینگر آلمانی در مطالعه ای مشترک (که بعدها سوسیال دموکرات‌هایی مانند گونار میردال سوئدی و پل کروگمن آن را ادامه دادند) با جمع آوری فکت‌های گسترده ای، نظریات مدافعان بورژوازی صنعتی و غیر تجاری (مکتب آلمان یا مکتب فردریک لیست) را تایید کردند. پیش بینی‌ها و نظرات فردریک لیست در نیمه ابتدایی قرن نوزدهم، پس از یک و نیم قرن در ارتباط با تجارت آزاد تایید شد. یافته‌های آن‌ها نشان می‌داد که طی نزدیک به دو قرن (قرن

۱۹ و ۲۰) هر کشور جهان سومی که وارد روابط تجارت آزاد با کشورهای صنعتی شده است، به مرور ناچار این روابط را با سیاست‌های گمرکی دگرگون ساخته است. مگر اینکه قدرت سیاسی و امپریالیستی کشورهای صنعتی و سرمایه داری بزرگ و یا توهّمات روشنفکران راست گرای آن کشورها، این روند را کند ساخته باشد! به همین اعتبار طی بررسی آن‌ها، رابطه‌ی مبادله و نسبت قیمت کالاهای صادراتی به نسبت قیمت کالاهای وارداتی این کشورها همواره طی دوران اتکا به سیاست "تجارت آزاد" همواره نزولی بوده است. این مطالعه در باب نزولی بودن رابطه‌ی مبادله، مسلح به شواهد علمی دقیق و بازننگری‌های گسترده است که برای آن دو اقتصاد دان (پربیش و سینگر) نوبل اقتصاد را به همراه آورد.

سوال دیگر این است که مگر جز این است که ایران هم اکنون با کشوری چون روسیه و چین و ... تجارت آزاد دارد؟ آیا سیل ورود کالاهای نظامی- صنعتی - مصرفی این کشورها باعث ورشکستگی بخش عمده‌ای از تولید کنندگان کوچک صنعتی در ایران نشده است؟ مگر جز این است که بر اساس قواعد تجارت آزاد، افراد می‌توانند کالاهای ارزان و جدید تر را مصرف کنند و مگر جز این است که همین تمایل موجب له شدن صنایع ملی در ایران شده است؟ آیا همین مسئله در دوران حاکمیت نظریه "نوسازی" در زمان محمدرضا پهلوی، باعث سرازیر شدن کالاهای وارداتی اروپا و آمریکا و افت میزان تولیدات داخلی (بخصوص در عرصه‌ی کشاورزی) نشد؟ آیا این تناقض گویی‌ها پایه‌ی علمی دارد یا واقعیت‌ها دروغ می‌گویند؟ یا اینکه لیبرالیسم اختراعی و ابداعی آقای غنی نژاد چیزی جز این را به ارمغان می‌آورد؟

سوال دیگر این است که اساساً ارتباط تحریم‌ها با تجارت آزاد چیست؟ کشورهای زیادی وجود دارند که با یکدیگر تجارت آزاد ندارند، ولی یکدیگر را تحریم نکرده‌اند و روابط سیاسی خصمانه‌ای نیز به صورت حاد با هم ندارند. چین و ژاپن، چین و آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا و کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی دیگر چنین رابطه‌ای با یکدیگر دارند. از سویی کالاهای مصرفی دیگر را با تعرفه‌های تجاری سنگین مبادله می‌کنند - و با وجود صنعتی شدن و عدم نیاز به وضع کردن سیاست‌های حمایتی از تولید ملی - همچنان برخی از این سیاست‌ها را ادامه می‌دهند و از سویی نیازهای خود را از کشورهای در حال توسعه (از طریق خرید مواد خام و یا نیروی کار ارزان) تامین می‌کنند. لذا وجود رابطه‌ی علمی یک پدیده‌ی عمیقاً سیاسی (یعنی تحریم‌ها) با یک امر اقتصادی (یعنی تجارت آزاد) امری گنگ و بی‌مبناست که هیچ محفل علمی قابل توجهی به آن اهمیت نخواهد داد.

ایشان که مدعی‌اند: "علم و تجربه نشان داده است که اگر تجارت آزاد گسترش یابد ارتباط و تفاهم میان انسانها بر اثر وابستگی متقابل آنها بیشتر شده و روابط صلح آمیز تر می‌گردد" بر اساس کدام تجربه سخن می‌گویند؟ مگر جز این است که ایالات متحده در جنگ جهانی دوم با دو کشوری وارد جنگ شد که سرمایه‌گذاری‌های خارجی گسترده و همینطور روابط تجاری مستحکمی تا قبل از جنگ با آن‌ها داشت؟ ایشان اگر تلاش کنند و کتاب "نظام پولی بین‌المللی و بحران مالی جهانی" (اثر استاد نیچنکو و ترجمه ناصر زرافشان) را مطالعه کنند، متوجه خواهند شد که موج سرمایه‌های آزاد آمریکا که از شرایط رکود اقتصادی و بحران مالی دهه ۱۹۳۰ فرار می‌کردند، چطور وارد آلمان شد و همچنین چطور کالاهای واسطه‌ی صنعتی و مازاد سرمایه فیزیکی و کالاهای زیر قیمت بازار آمریکا (که برای آن تقاضای کافی و موثر در آمریکای بحران زده وجود نداشت) چطور مانند سیل به کشورهای مثل ایتالیای فاشیست و آلمان نازی سرازیر شده است و روند برتری جریانات سیاسی خرده بورژوازی فاشیستی را در این کشورها سرعت بخشیده است. آقای غنی نژاد مستحضر هستند (و اگر نیستند، مستحضر باشند) که آن عبارتی که خود را با آن خطاب می‌کنند (یعنی فعال جامعه مدنی)، زمانی صادق است که این فعال سعی کند برای نسخه پیچیدن سیاسی و عمل اجتماعی به سراغ افراد با سواد و دارای تجربه‌ی سیاسی در جامعه برود و اگر غرور ایشان اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌دهد، لاقلاً خود همت کند و به مطالعه و تحقیق گسترده و عمیق در

متون متنوع اقتصادی و سیاسی همت گمارد. نه اینکه با ادعای واهی "مطالعه ی کامل کتاب سرمایه مارکس" باب ورود هر نوع خوراک ذهنی غیر لیبرال و نئولیبرالی دیگری را بر خود ببندد.

۴. غنی نژاد در فراز دیگری از مصاحبه ی خود می فرماید: «همانطور که گفتیم مخاطب ما مردم هستند. در واقع می خواهیم مردم دولت ها را تحت فشار قرار دهند. گسترش تحریم با روح برقراری صلح که هدف سازمان هایی همچون سازمان ملل است و کشورهای تحریم کننده همه عضو آن هستند در تضاد است. ما می خواهیم این تضاد را در معرض دید افکار عمومی کشورها قرار دهیم و با این کار موجب بروز فشارهای مدنی علیه تحریم ها شویم».

ایشان در حین تاکید بر نقش جامعه ی مدنی در ایران در فراز دیگری از سخنان خود می گویند: «سندیکاها و تشکلهای در کشورهای تحریم کننده تا کنون بارها به تحریم ها اعتراض کرده اند اما حرفشان به جایی نرسیده است».

این آشفته گویی ها ناشی از آشفتگی سیاسی و بی برنامه گی مطلق است. ایشان از سویی مدعی هستند که جامعه مدنی ایران باید تلاش کند تا با اعتراض به تحریم ها، کشوری در آن سوی اقیانوس ها شرمنده ی مردم همیشه در صحنه ی ایران شوند و تحریم های اقتصادی را با وجود جامعه مدنی قدرتمند خود از میان بردارند. از سوی دیگر ایشان مدعی می شوند که سال های سال است که نهادهای مدنی و سندیکاها و اتاق های بازرگانی و لابی های ایرانی - آمریکایی (مثل نایاک) و اصناف و اتحادیه های مدنی به تحریم علیه ایران، کوبا، ونزوئلا و سایر کشورها معترض اند و هیچ کاری را در داخل خاک همان کشورهای تحریم کننده از پیش نبرده اند. نکته این است که انتظار آقای غنی نژاد از جامعه مدنی ضعیف و غیر پیگیر و قطعه قطعه ی ایران در این باب جذابیت های تئوریک ایشان را پیش از پیش به همه گان نشان می دهد. توسل جستن به نهادهایی که خود محصول همین نظام اقتصادی - سیاسی بین المللی است برای مبارزه با آنچه خود این نظام صلاح دیده است (یعنی تحریم ها) صرفاً می تواند باعث انبساط خاطر دیگران شود.

در این بین راه حل ما چیزی جز تداوم مبارزه ی جدی و پیگیر و بی امان علیه کلیت این نظام قانون جنگل و پر تنش و هرج و مرج، یعنی سیستم بازار آزاد جهانی و سرمایه داری بین المللی (در همه ی سطوح) نیست. نظامی که خود عامل بروز چنین مطالبی از قبیل تحریم های کمر شکن است. مبارزه ای که نوک پیکان آن باید طبقه ی کارگر و تشکلهای سازمان یافته ی آن باشد. نه پیکره ی بی شکل و چند پاره و درون متعارضی به نام جامعه ی مدنی!

۱ مرداد ۱۳۹۲